



به کار می‌گیرد. او می‌تواند یک قسمت شما را پای تلویزیون بنشانند و به شما هیچ داستانی ندهد و فقط انتزاع ببینید. او می‌تواند، برایش هم اهمیتی ندارد که این محصول چقدر در گیشه می‌تواند موفق باشد. شما می‌توانید یکی از کارگردان‌های کم اقبال از سمت تماشاگر باشید اما همزمان یکی از مهم‌ترین کارگردان‌های سینمای جهان باشید. او در فصل سوم می‌داند که چه عجب‌ای است و هر کاری انجام بدهد می‌تواند برترین در شکل خودش باشد. ۲۵ سال انتظار برای نشان دادن یک دیوید لینچ کامل شده است. لینچی که در فصل هجده قسمتی سوم به شما می‌گوید این انسان رازهایی دارد که این رازها او را عجیب می‌کند و همین عجیب بودن شگفت‌انگیز و دراماتیک است و شما را برای دانستن این رازها پای تلویزیون می‌نشانند.

لینچ حتی وقتی یکی از نقش‌های این سریال را بازی می‌کند باز هم عجیب است؛ شخصیتی که در گوش‌هایش سمعک است و برای رساندن حرفش به مردم داد می‌زند. او یک دادزن خیلی خوب در این سریال است. او یک شخصیت طنز خلق کرده که فقط و فقط شبیه خودش است، شبیه به آدم‌هایی که رفتارهای جزئی‌شان را دیده‌ایم ولی از کنارشان عبور کرده‌ایم. آنها که ضعف شنوایی دارند و فکر می‌کنند دیگران هم صدای‌شان را نمی‌شنوند.

اگر بخواهیم خیلی خلاصه درباره دیوید لینچ حرف بزنیم باید بگوییم دیوید لینچ، دیوید لینچ است. این تنها تعریفی است که می‌توانم از او به دست بدهم. مزایای لینچ بودن زیاد است، نخستین‌اش این که شما هیچ توقعی از او ندارید. او قرار نیست مثل همه باشد. او فقط و فقط شبیه به خودش است؛ خودی که بعید است از کسی انتظار داشته باشید. غیر از هنری که در لینچ هست او قرار است آدمی باشد که عجیب بودن را انتخاب کرده است. حالا این عجیب بودن به او چه امکانی می‌دهد؟ این امکان اوست که مثلاً در همه‌گیری کرونا هر روز از پشت پنجره به بیرون نگاه کند و آب و هوای ال‌ای را برای شما گزارش کند. هر روز و هر روز. این تنها و تنها نبوغ می‌تواند باشد و نه چیز دیگری. شاید پیش خودتان بگویید چطور همچنین حرکتی نبوغ‌آمیز است؟ بعید است بتوانم پاسخ قانع‌کننده‌ای به شما بدهم اما می‌توانم به شما اطمینان بدهم که این حرکت او نبوغ‌آمیز است. درست وقتی که شما می‌خواهید یک آدم حرفه‌ای مثل لینچ را ببینید او ترجیح می‌دهد قواعد را بشکند و در نقش گزار شگر آب و هوا ظاهر شود یا در کارگاهش ویدئوهایی که از یک نفر انتظار ندارید بسازد.

اما به گمان من باید یک چیز را در مورد او در نظر گرفت. او یک سوررئالیست است. این چه

یک زندگی سوررئال

← آن هفته‌های قبل که این صفحه متولد شد گفتیم آقای حافظ گفته «بس نکته غیر حسن بباید که تا کسی / مقبول طبع مردم صاحب نظر شود» برای همین است که در هر شماره به سراغ یک چهره می‌رویم ببینیم چه حسن‌ها و مزایایی دارد. این شماره قرعه به نام دیوید لینچ افتاده است.



انگار قرار است اینها برای خودشان حرف بزنند. اینها برای شما و برای خودشان حرف می‌زنند. این ویژگی است که این نقش را در سریال ماندگار کرده است. او همان شکل و شمایل را دارد که از او سراغ داریم اما او یکی از عجیب‌ترین و درعین حال طنزترین نقش‌های این سریال است. طنازی لینچ در این نقش اعجاب‌آور است. این طور است که او را می‌توانید در فضای مجازی ببینید که بایک عکس ثابت از خودش، یک صفحه اینستاگرامی را پیش برده است، البته آدم‌هایی را می‌بینم که این صفحات را دنبال می‌کنند و از طرفداران آنلاین او هستند. کارگردانی که اگر فصل چهارم سریال توپین پیکس را بسازد یکی از خبرهای بسیار خوب به‌شمار می‌رود. در فصل چهارم سریال حتماً با آدمی عجیب‌تر و سوررئال‌تر برخورد خواهیم کرد. اصلاً باید گفت لینچ هر چه سنش بالاتر رفته نبوغش هم بیش‌تر شده اما عجیب‌تر این که موهایش همان است که بوده.

مهم‌ترین بخش شخصیت دیوید لینچ که جزو همان مصرع حافظ است، موهای اوست. او را در عکس‌ها و ویدئوها ببینید که این موی آشفته چه شخصیتی منحصر به فرد به او داده است و چطور یک آشفته، کت و شلوار است.

البته اینکه او در امریکا زندگی می‌کند یکی از همان صد نکته است اما فکر می‌کنید برای لینچ اهمیت دارد؟ او هرگز این را برای خودش ویژگی حساب نمی‌کند. او اگر بخواهد فیلم بسازد فیلم‌های آمریکایی هالیوودی پرسود و موفق در گیشه نمی‌سازد. او دلش می‌خواهد فیلمسازی اروپایی و تأثیرگذار باشد. او دوست دارد راه خلاف جهت و جریان برود اما فیلمی که خودش دوست دارد بسازد و به هیچ‌کسی هم توجه نکند و درعین حال یکی از مهم‌های مترو معیار سینمای جهان به‌شمار بیاید.

ویژگی‌ای برای او ایجاد می‌کند؟ این امکان برای او فراهم می‌شود که چیزهای غیرممکن را به شما بقبولاند و شما آنها را باور کنید. این طور است که او اصلاً عجیب به نظر نمی‌آید. او یک سوررئالیست است که دارد زندگی معمولی خودش را انجام می‌دهد. او صبحانه می‌خورد و به قول خودش قهوه روزانه‌اش را می‌نوشد و کارهای روزمره‌اش را دنبال می‌کند. او از دید سوررئالیسم یک آدم عادی است اما از دید یک آدم عادی او یک سوررئالیست است با شگفتی‌های فراوان. او کسی است که از هیچ چیز غیرواقعی برای نشان دادن ترسی ندارد. او می‌تواند هر کاری که انسان نمی‌تواند انجام بدهد انجام بدهد.

شاید فکر می‌کنید داریم درباره فیلم‌های او حرف می‌زنم اما اشتباه نکنید، من درباره زندگی روزمره او صحبت می‌کنم. روش‌های عجیب دیوید لینچ بودن در زندگی روزمره؛ روش‌هایی که می‌شود با آن یک زندگی متفاوت اما عادی را تجربه کرد.

می‌خواهم به سراغ یکی از آثار لینچ بروم. سریالی بانام «توین پیکس»، سریالی که نخستین فصل آن در سال ۱۹۹۰ ساخته شده است. تا اینجا او هیچ چیز عجیبی ندارد اما او یک اثر عجیب خلق کرده در یک شهر خیالی به نام توین پیکس در ایالت واشنگتن که در آن قتل‌ریخ داده است و باید راز این مردن برای شما آشکار شود اما همه ماجراها و آدم‌ها آن آدم‌ها و ماجراهایی نیست که شما می‌شناسید و در سریال‌ها به آن خو کرده‌اید. او دومین فصل را در ۱۹۹۱ ساخت و باید ۲۵ سال می‌گذشت تا فصل سوم در سال ۲۰۱۷ با همان بازیگرها و ادامه همان اتفاق‌ها ساخته شود. وارد شدن به جهانی دیگر و همه ذهن آشفته‌ای که یک کارگردان می‌تواند داشته باشد و همین او را متمایز کند. او در فصل سوم از این سریال عجیب‌تراز فصل‌های پیشین است. او راحت‌تر ریسک می‌کند و انگار تجربه‌های ۲۵ ساله را در این فصل